



تسامح و اخلاق

یکی از بحران‌های کنونی در دنیای فکر و اندیشه، بحران مفاهیم و معانی است؛ به گونه‌ای که گاهی اختلاف در دیدگاه‌ها صرفاً به خاطر اختلاف در تفسیر مفاهیم رخ داده است، در حالی که هر دو دیدگاه یک هدف و فرجام را جستجو می‌کرده‌اند و یا بالعکس.

از جمله اصطلاحاتی که مدتی است در بین متفکران کشورهای اسلامی مورد بحث قرار گرفته است «تسامح» است. عموم متفکران عرب این اصطلاح را در مقابل

محمد رضا وصفی

Toleration آورده‌اند و در فرهنگ انگلیسی - عربی مورد مقابل Toleration «سیاست تسامح دینی» آمده است و به نظر می‌رسد این معادل از دقت کافی برخوردار نیست. بحث از Toleration اگر چه در غرب ابتدا از زمانی آغاز شد که به آن به عنوان یک راه حل عقلی و یگانه، برای رفع مشکلات و اختلاف‌های ایجاد شده در درون مسیحیت نگریسته می‌شد لکن به سرعت Toleration به عنوان ستون فقرات نظام‌های بسیاری در کشورهای مدرن غربی قرار گرفت.

Toleration به معنای «تحمل‌پذیری و همزیستی با چیزی است که در حقیقت مطلوب و دوست‌داشتنی نیست». به همین علت اقلیت‌های مسلمان، هندی، پاکستانی و... در غرب فقط خواهان Toleration از سوی جامعه و دولت‌های غربی با آنها نیستند بلکه خواهان احترام، محبت، مجد و عزت هستند. به عبارت دیگر آنها خواهان آن نیستند که غرب تحملشان کند، چرا که این حالت در بیشتر جوامع غربی در مقابل اقلیت‌های مهاجر اعمال می‌شود، بلکه خواهان اخذ حقوق مشروع و داشتن احترام به مانند هر شهروند دیگر هستند و شاید به خاطر همین بار معنای Toleration است که الیوت می‌گفت: «مسیحیت حقیقی خواهان آن نیست که دیگران تحملشان کنند، بلکه خواهان مساوات و جایگاهی حقیقی در جامعه است.»

در «جامعه مدنی نبوی» شاید مهم‌ترین قانونی که به کار بسته شد تا جامعه اسلامی در مقابل اقلیت‌های دینی تسامح داشته باشد، قانون جزیه بود. این قانون، چیزی بیش از تحمل‌پذیری (Toleration) به آنها اعطا کرد و شاید به همین علت است که زمانی که امیرالمؤمنین می‌شوند، خلخال از زن پای یهودی بیرون کشیده‌اند، فرمود، اگر کسی این خبر را بشنود و از ناراحتی آن دق کند من به او حق می‌دهم. این یعنی چیزی بالاتر از تحمل‌پذیری، یعنی محبت، یعنی احترام و ادب به حقوق شهروندی که با آراء دینی شما مخالف است.

با این مقدمه، معلوم می‌شود، تسامحی که در این نوشتار مقصود است، تسامحی است، مثبت، این قید را به این خاطر ذکر می‌کنم که بگویم کم‌ترین ارزش‌گذاری که می‌توان برای تسامح در فرهنگی دینی اسلامی داشت این است که بگوییم، تسامح حامل ارزشی نسبی است. یعنی نه مطلقاً خوب است و نه مطلقاً بد! بنابراین مرادمان از تسامح، تعابیر ناروایی مثل بی‌مبالائی، بی‌قیدی،

Toleration به معنای

«تحمل‌پذیری و همزیستی

با چیزی است که در حقیقت

مطلوب و دوست‌داشتنی نیست»

سهل‌انگاری و... که بار معنایی منفی دارد نیست! بنابراین به شخصی که هیچ احساسی در مقابل چیزی ندارد، و یا شخصی که هیچ عقیده دینی ندارد، اهل تسامح نمی‌گوییم! شعار تسامح، در همه جا و با همه کس و همه چیز هم شعاری ناصواب است. چرا که حتی بزرگ‌ترین مدافعین از تسامح در فرهنگ لیبرالی غرب نیز مثل ایزاموس، روتردی، جان لاک، ولتر، جان استوارت میل و... به چنین شعاری توصیه نکرده‌اند.

دیگر نکته آنکه، تسامح از جمله خصایصی است که انسان در ذات خود از آن برخوردار است و دعوت به تسامح صرفاً، توصیه‌ای است به اشخاصی که در مقابل دیگران اهل تسامح نیستند. ساده‌ترین مثال برای این تسامح ذاتی، تسامحی است که پدر و مادر در مقابل خطای فرزند، پیشه می‌کنند.

کاربردهای ماده سَمَح در زبان عربی

کاربردهای ماده سَمَح و مشتقات آن، در زبان عربی بسیار فراوان است و فقط ما به چند مورد آن اشاره می‌کنیم: تحمل معنای استنکاری مضاف در «لاسمع الله» - سَمَح به معنای «واقفی علی‌المطلوب» - عرب به تاجری که از روی خوش‌نفسی با مشتری کنار می‌آید و بخشنده است می‌گوید «هو من اهل السماحه» - ریشه سَمَح برای دربرگرفتن تفکری تاکتیکی و نرم در گذر از مرحله‌ای سخت - کوتاه آمدن در مقابل دیگر اشخاص بر پایه تهنید نفس - همچنین در فرهنگ عربی به اشخاصی که در رأس هرم دینی و مذهبی قرار گرفته‌اند اصحاب السماحه - سماحه الشیخ - سماحه المفتی - سماحه آیت الله - سماحه و... خطاب می‌گردد.^۱

تسامح در دایره اخلاق

گاهی می‌توان به تسامح به عنوان صفتی اخلاقی نگریست و برای آن ارزش ذاتی و فضیلت قائل شد و

اگر تسامح در راستای ایجاد آزادی، انسانیت، عدالت اجتماعی، مدنیت و ... قرار گیرد دارای ارزش می شود و الای ارزش است

گاهی به عنوان صفتی صرف که ارزش آن با قرار گرفتن در نسبت با فضیلتی دیگر توجیه پذیر است. حال به بررسی هریک از این دو نظر می پردازیم. اگر تسامح را فضیلت اخلاقی بدانیم، این گونه توجیه پذیر است که:

۱. تسامح بهترین وسیله برای اصلاح جامعه است.
۲. تسامح در برابر آراء و افکار دیگران موجب می شود که اهل تسامح به بررسی و پژوهش در دیگر افکار بپردازد، بنابراین تسامح گسترش فرهنگ و علم را به همراه دارد.
۳. تسامح ذاتاً دارای ارزش است زیرا حقوق انسان دارای ارزش است.
۴. دین داری سلیم و بدون نفاق و شفاف به واسطه تسامح حاصل می آید و بی تسامحی گناه را پنهان و افکار خطا را به دایره نفاق می راند که به مراتب خطرناک تر است.

۵. تسامح به عدالت اجتماعی نزدیک تر است. به واقع اگر برای تسامح ارزش ذاتی قائل شدیم و آن را فضیلتی اخلاقی دانستیم، نیازمند شروطی می گردد که نبود هر یک از آن، تسامح را از داشتن فضیلت یا ارزش ساقط می کند. این شرطها عبارتند از:

الف. خروج از مسیر صحیح: تسامح در مقابل چیزی معنا پیدا می کند که برابر باور تسامح از مسیر صحیح خود، خارج شده است.

ب. اهمیت: اهل تسامح، شخص یا چیز خارج شده از مسیر صحیح را پست و حقیر نمی داند و آن را دارای اهمیت و اعتنا می داند.

ج. ناسازگاری: اهل تسامح برابر باورهایش با این خروج از مسیر ناسازگار است و موافق نیست.

د. قدرت: اهل تسامح این قدرت را دارد که در مقابل خروج از مسیر ایستادگی کند، با این حال قدرت خود را به کار نمی گیرد (و یا اگر قدرت یابد به کار نمی گیرد).

ه. مطرود نساختن: اهل تسامح به طرد شخص یا چیز خارج شده از مسیر نمی پردازد. و اصلاح: اهل تسامح برای دستیابی به اصلاح است که تسامح می کند.

همان گونه که گفته شد عدم تحقق هر یک از این شروط تسامح را به عنوان فضیلت اخلاقی، شامل نیست به عنوان مثال تسامحی که از موضع ضعیف یا انفعال باشد و یا تسامحی که در برابر انحراف های شدید اخلاقی رخ دهد. به مانند تسامح در مقابل حرکت های فاشیستی، نازیستی، انحراف های شدید جنسی، نژادپرستی و ... از ارزش ساقط است. به عبارت دیگر شعور اخلاقی نقش اساسی را در تسامح ایفا می کند.

و اما اگر تسامح را صرفاً یک حالت و صفتی بدون حسن و قبح بدانیم و برای آن فی حد ذاته بار ارزشی و ضد ارزشی قائل نشویم و این را بپذیریم که مردم خود اختیار دارند تا اهل تسامح باشند، در مقابل چیزی که لازم نیست تسامح کنند و همچنین اختیار دارند بی تسامح باشند در مقابل چیزی که لازم است تسامح کنند؛ در این صورت تسامح بار ارزشی خود را از موصوف می گیرد. یعنی اگر تسامح در راستای ایجاد آزادی، انسانیت، عدالت اجتماعی، مدنیت و ... قرار گیرد، دارای ارزش می شود و الای ارزش است.

از اهل تسامح چه می خواهیم

از اهل تسامح چنین خواسته نمی شود که آراء و اعمال غیرقابل قبول را بپذیرفته و یا تأیید و تشویق کند بلکه از اهل تسامح چنین خواسته می شود که به دارنده فکر و عمل مخالف خود، احترام بگذارد و برخوردی اخلاقی و خوردورزانه داشته باشد، در این صورت اهل تسامح به این باور می رسد که این قدرت را دارد تا بر پایه عقلانیت به تغییر و تعدیل مورد نظر دست یابد. لذا اهل تسامح نیازمند بازخوانی مجدد آراء و افکار خویش است تا آن را مسلح به سلاح عقلانی کند و این فضا برای اهل تسامح فراهم می آید تا به کسب معلومات و آگاهی خارج از آگاهی نخست بپردازد و عموماً تضارب آراییی را حاصل می آورد که مهم ترین ثمره آن نعمت یقین است.

تسامح به عنوان تنها راه چاره در کوچه بن بست نیست، بلکه تسامح بهترین روش است و اختیاری است نخستین، در راستای اصلاح گری؛ در تسامح اجبار و اضطراب معنی ندارد. تسامح، تعصب خردمندانه و متعلق

به اخلاق حسنه را نیرو بخشیده و عصبیت ناخردمندان و غیر اخلاقی را زایل می‌کند.

تسامح و آزادی

شاید این سؤال مطرح شود که آیا دعوت اعضای جامعه به تسامح، خلاف اصل آزادی و اختیار انسانی نیست؟ آیا تسامح دعوت به کنترل حدود آزادی نیست؟ بدون شک انسان هر گونه قانون و یا اخلاقی را که می‌پذیرد برای خود حد و مرزی را تعیین می‌کند و شاید بتوان گفت هویت‌ها در همین راستا شکل می‌گیرد. بنابراین اختیار تسامح مخالف آزادی نیست و تسامح چنانچه با قدرت زور و فشار بخواهد اجباری شود، خود بی‌تسامحی است و نه تسامح. به عبارت دیگر تسامح یک اختیار اخلاقی و تکلیف اخلاقی است، در عین حال که حق بی‌تسامحی محفوظ است. بنابراین «تسامح» با «آزادی» در تضاد نمی‌باشد. مناسب است برای روشن شدن بیشتر مطلب، بحثی را نیز در خصوص حد و مرز تسامح داشته باشیم.

حد و مرز تسامح

به واقع ترسیم چنین حد و مرزی برای تسامح کاری بسیار مشکل و پیچیده است. و فقط می‌توان گفت تسامح خود حد و مرز را ترسیم می‌کند. همان‌طور که هر صفت اخلاقی دیگری چنین ساز و کاری را دارد. تسامح از ما نمی‌خواهد که هر چیزی را تحمل کنیم و در برابر آن متسامح باشیم. به عنوان مثال تسامح در برابر هتک حقوق و حرمت اشخاص مجاز شمرده نمی‌شود. همچنین نمی‌توان آن قدر متسامح بود تا آنچه که برای ویرانی تسامح قدهلم کرده است بر آن غلبه کرده و نابودش کند. بنابراین نمی‌توان در مقابل چیزی مثل نژادپرستی تسامح نمود. تسامح لازم است در مقابل دعوت به بی‌تسامحی، تا زمانی که منجر به خشونت و خروج از دایره عقلانیت و اخلاق نشود، نیز اهل تسامح باشد.

حکومت و تسامح

آنچه پیش از این گفته شد، بیشتر حاکی از تسامحی بود که در روابط شخصی باید جستجو کرد. حال اگر بخواهیم از تسامح حکومت سخن بگوییم می‌توان عوامل فراوانی را برشمرد که چنین اقتضا می‌کند تا حکومت به عنوان یک حکمت در مقابل شهروندان تسامح پیشه کند،

گاهی ضرورت این تسامح از مرتبه حکمت بالاتر رفته و واجب شمرده می‌شود.

تسامح زمانی بر حکومت واجب است که شهروند در مقابل این خواسته، احساس حق کند. در نظام‌های دموکراتیک این حق از اصل آزادی طبیعی نشأت می‌گیرد و در حکومت‌های دینی این حق از مشروعیت دینی نیز برخوردار می‌شود.

در نظام‌های اسلامی، شهروند به حکومت به عنوان پدری حکیم و حلیم می‌نگرد که خواهان اصلاح‌گری و حقوق همگان است. لذا هر گونه بی‌تسامحی در چنین حکومتی نخست منجر به مخدوش شدن اعتقادات دینی مردم می‌شود و سپس خروج نظام از مشروعیتی الهی.

آزادی در هر دو جامعه دموکراتیک و دینی، باید مشروط به اخلاق باشد. این اخلاق در جامعه دموکراتیک تنها تکیه‌گاهش قانون طبیعی یعنی عقلانیت است، در حالی که در جامعه دینی تکیه‌گاه وحی و عقل آن را، هم پشتیبان است و هم ضمانت‌کننده.

در این تفسیر است که تسامح با حاکمیت اخلاق همراه می‌شود و با حاکمیت سیاسی و زورمدارانه بشری در ستیز می‌ایستد.

پانویس:

۱. برای توضیح بیشتر به فرهنگ‌های لغت مثل لسان العرب، المنجد، محیط المحيط، معجم متن اللغة، المعجم الوسیط و ... مراجعه شود.

